

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مباحث گذشته

بحث در علامت بودن تبادر برای رسیدن به معنای حقیقی و مجازی است. در این علامت، اشکال مهم دور وجود داشت که جواب صاحب محجة و مرحوم عراقی (ره) مورد مناقشه قرار گرفت. جواب مرحوم آخوند (ره) نیز به نظر ما عرفی و عقلانی نیست در حالی که عرفی و عقلانی بودن در تبادر اهمیت دارد.

به نظر ما بهترین جواب از اشکال دور که کاملاً عقلانی و عرفی می باشد این است که بگوئیم تبادر متوقف بر علم به استعمال است نه متوقف بر علم به وضع و آنچه متوقف بر تبادر است علم به وضع است.

کلام مرحوم شهید صدر (ره)

مرحوم شهید صدر (ره) بحث علامیت تبادر را طبق مسلک مشهور و مسلک خودشان مورد بررسی قرار داده اند:^[1]

الف- مسلک مشهور یا اعتبار: مشهور در باب وضع می گویند: وضع امری اعتباری است که لفظ را اختصاص به معنا می دهد. طبق این مسلک دو علت برای تبادر قابل تصور است:

علت اول: تبادر معلول وضع باشد: این صورت غیر معقول است؛ چون وضع عبارت از علقه‌ی میان لفظ و معنا و قوامش به واضع است. چیزی که قوام آن به واضع باشد معقول نیست علت برای تبادر واقع شود.

علت دوم: تبادر معلول علم شخصی که قصد دارد معنا برای او متبادر شود باشد: این صورت نیز غیر معقول است؛ چون اگر شخص علم به وضع داشته باشد، علم به مجرد استعمال از نفس نزد او ظاهر می شود. پس نیازی به وساطت تبادر ندارد تا آن را در نفس خود ایجاد نماید.

به بیان دیگر طبق مبنای مشهور به قول مرحوم آخوند (ره) شخص در ابتدا یک علم ارتکازی دارد و در ادامه تبادر سبب می شود علم مذکور تبدیل به علم تفصیلی شود. ایشان می فرماید: چنین چیزی نیاز نیست و شخص به مجرد استعمال از نفس می تواند معنا را تشخیص بدهد و وجود واسطه امری محال است.

ب- مسلک شهید صدر (ره) یا قرن الأكید: مرحوم شهید صدر (ره) در باب وضع می فرماید: ملازمه‌ی میان لفظ و معنی ملازمه و اقتران واقعی است؛ یعنی اولاً میان لفظ و معنا اقتران حاصل می شود. ثانیاً این اقتران به حدی زیاد و اکید می شود که وضع

محقق می‌شود.

ایشان در ادامه می‌فرماید: تبادر، علامت و معلول این ملازمه واقعی و ملازمه معلول قرن الاکید است، در نتیجه علم سامع موضوعیت ندارد؛ چون قرن اکید امری واقعی است و از مقوله علم نیست تا علم به موضوع له متوقف بر علم به وضع باشد و مشکل دور به وجود بیاید.

مستشکل می‌گوید: طبق مبنای مشهور گفتیم تبادر متوقف بر علم به وضع است و علم به وضع متوقف بر تبادر است. طبق مبنای شما نیز تا شخص علم به ملازمه واقعی نداشته باشد تبادر به وجود نمی‌آید پس بالأخره باید پای علم را به میدان بیاوریم و از طرف دیگر علم به ملازمه نیز متوقف بر تبادر است و مجدداً مشکل دور مطرح می‌شود.

مرحوم شهید صدر (ره) در پاسخ می‌فرماید: ملازمه دو گونه است: الف- ملازمه بین المدرکین: طبق این صورت علم بأحدهما موجب انتقال علم به دیگری است؛ مثلاً بین آتش و حرارت ملازمه است و علم به آتش مستلزم علم به حرارت می‌باشد.

ب- ملازمه بین ادراکین: طبق این صورت مسئله ادراک مطرح است؛ یعنی میان ادراک لفظ و ادراک معنا ملازمه وجود دارد و علم به ملازمه لازم نیست. مثلاً کودک با ادراک لفظ بدون این‌که علم به ملازمه داشته باشد، معنا را نیز ادراک می‌کند.^[2]

بررسی کلام مرحوم شهید صدر(ره)

این‌که تبادر معلول برای وضع نیست به برهانی که مرحوم اصفهانی (ره) فرمود و ایشان تکرار نمودند، تمام است؛ یعنی واضع میان طبیعی لفظ و معنا ایجاد ملازمه می‌کند و به سبب وضع، لفظ وجود بالذات و معنا وجود بالعرض پیدا می‌کند و به مجرد آمدن لفظ، معنا موجود می‌شود چه سامعی باشد و چه نباشد.

اما این‌که ایشان فرمود: نیاز به تبادر نیست و شخص با استعمال معنای حقیقی را تشخیص می‌دهد، به نظر ما صرفاً تغییر تعبیر است؛ یعنی ایشان تبادر را برداشته و به جای آن از استعمال استفاده نمود؛ در حالی‌که ما نمی‌خواهیم واسطه مابینی مطرح شود چه اسم آن استعمال باشد یا تبادر.

اما نسبت به مسلک قرن الاکید اولاً به نظر ما این مسلک صحیح نیست و اشکالاتی را نیز نسبت به آن در مباحث گذشته وارد نموده‌ایم.

ثانیاً همان‌گونه که بحث علائم حقیقت و مجاز طبق مبنای مشهور در باب مجاز معنا دارد، همچنین برای مطرح شدن این بحث باید مبنای مشهور در باب وضع یعنی اعتبار را مطرح نمائیم وگرنه اگر وضع را ذاتی محض یا امری واقعی دانستیم، مجالی برای این بحث وجود ندارد و نیازی به علائم حقیقت و مجاز نداریم.

طبق مسلک قرن الاکید لفظ باید چندین مرتبه در معنا استعمال شود تا اقتران شدید حاصل بوجود بیاید و معقول نیست بگوئیم بعد از اقتران شدید مجدداً نیاز به تبادر یا سایر علائم حقیقت و مجاز داریم.

ثالثاً هر چه تأمل نمودیم نتوانستیم میان تلازم میان مدرکین و ادراکین تفکیک قائل شویم؛ در حالی‌که ایشان فرمود: در باب مدرکین علم به ملازمه لازم است اما در باب ادراکین چنین علمی لزوم ندارد.

به بیان دیگر اگر بین دو ادراک تلازم باشد علم به ملازمه نیز وجود ندارد. در نتیجه این که ایشان فرمود کودک علم به ملازمه ندارد صحیح نیست؛ برای این که کودک نیز در ارتکاز خود متوجه علم به ملازمه میان لفظ و معنا است اما نسبت به آن غافل است.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] هر چند در بیان مسالک موجود در باب وضع بعضی ثمرات را بیان نمودیم اما این بحث را نیز باید به آن ثمرات اضافه نمود.

[2] «و الصحيح، أن علامية التبادر للمستعلم غير معقولة بناء على التصور المشهور للوضع بوصفه جعلاً اعتبارياً قائماً بالواضع و ذلك، لأن المقصود إن كان جعل التبادر برهاناً إنياً و علامة مباشرة على نفس الوضع بما هو جعل قائم بالوضع، فيرد عليه: أن الوضع بجعله الواقعي القائم بالواضع ليس علة للتبادر ليكون التبادر كاشفاً إنياً عنه و لا دخل له في علته، بل تمام العلة للتبادر نفس العلم بالوضع سواء كان هناك وضع في الواقع أو لا. و إن كان المقصود جعل التبادر برهاناً إنياً لدى المستعلم على علمه بالوضع فهو غير معقول، لأن العالم بمجرد استعلامه عن علم نفسه يحصل له اليقين المباشر بعلمه إذا كان عالماً و يستحيل أن يوسط بينه و بين علمه الذي يستعلم عنه واسطة يبرهن بها عليه لأجل حضور العلم في أفق نفسه. و لكن، بناء على تصورنا للوضع بوصفه عملية قرن بين تصور اللفظ و تصور المعنى في ذهن السامع بنحو أكيد يوجب انتقال الذهن من أحدهما إلى الآخر. تكون علامية التبادر معقولة، لأن انسباق ذهن السامع إلى معنى من اللفظ فرع الملازمة بين تصور اللفظ و تصور المعنى في ذهنه، و هذه الملازمة و التداعي فرع القرن الأكيد بين اللفظ و المعنى الذي هو روح الوضع و هو أمر واقعي و ليس من مقولة العلم و التصديق، فلا يكون التبادر موقوفاً على العلم بالوضع...» بحوث في علم الأصول، ج 1، ص: 165 به بعد.